

# کیمیاء حیاتون دستی روکے



## موریل مائوفروی

ترجمہ مهران قاسمی

با مقدمہ سعیدہ قدس • غلامرضا خاکی

- 
- 
- 
- 
- 
- 
- 
- 

ISBN 978-99-530-325-1

## درباره نویسنده

موریل مائوفروی زاده و بزرگ شده فرانسه است. او به عنوان روزنامه‌نگار سالیان دراز در بخش جهانی بی.بی.سی به کار مشغول بوده و پس از آن نیز در مرکز شرق‌شناسی و مطالعات آفریقا، به آموختن زبان فارسی پرداخته است. موریل پیش از کتاب حاضر، مجموعه‌ای از گفتار مولانا را تحت عنوان «تنفس حقیقت» گردآوری و منتشر کرده است. خانم مائوفروی هم اکنون در لندن زندگی می‌کنند.



|             |     |
|-------------|-----|
| مقدمه       | ۷۶۱ |
| مدخل        | ۷۰۷ |
| فصل اول     | ۵۱۷ |
| فصل دوم     | ۶۱۶ |
| فصل سوم     | ۶۲۲ |
| فصل چهارم   | ۱۹۶ |
| فصل پنجم    | ۱۹۶ |
| فصل ششم     | ۱۸۶ |
| فصل هفتم    | ۶۹۶ |
| فصل هشتم    | ۶۷۶ |
| فصل نهم     | ۶۸۶ |
| فصل دهم     | ۶۹۶ |
| فصل یازدهم  | ۶۹۶ |
| فصل دوازدهم | ۶۹۶ |
| فصل سیزدهم  | ۶۹۶ |
| فصل چهاردهم | ۶۹۶ |
| فصل پانزدهم | ۶۹۶ |
| فصل شانزدهم | ۶۹۶ |

## فهرست

|          |             |
|----------|-------------|
| (یازدهم) | مقدمه       |
| ۱        | مدخل        |
| ۱۱       | فصل اول     |
| ۱۵       | فصل دوم     |
| ۲۵       | فصل سوم     |
| ۴۱       | فصل چهارم   |
| ۵۳       | فصل پنجم    |
| ۵۹       | فصل ششم     |
| ۷۱       | فصل هفتم    |
| ۸۵       | فصل هشتم    |
| ۹۵       | فصل نهم     |
| ۱۰۹      | فصل دهم     |
| ۱۱۹      | فصل یازدهم  |
| ۱۳۱      | فصل دوازدهم |
| ۱۴۳      | فصل سیزدهم  |
| ۱۵۹      | فصل چهاردهم |
| ۱۷۵      | فصل پانزدهم |
| ۱۸۳      | فصل شانزدهم |



## مقدمه

سمیده قدس

هرگاه نویسنده‌ای شجاعت و شانس تقدیم اثرش به مردم را می‌یابد، نخستین اتفاق طبیعی که برای هر نویسنده تازه‌کاری حکم یک شوک را دارد، این است که برداشت‌های شخصی یک‌یک خوانندگان به غرض او نسبت داده می‌شود. برداشت‌هایی که گاه روح نویسنده را از آن خبری نیست، از این‌رو در عرف جاری در عرصه ادبیات جهان این پدیده را «مرگ مؤلف» می‌خوانند.

اما در انتشار «کیمیاخاتون» نویسنده به همراه خواننده‌اش و به واسطه او دوباره در جهان روایت خود متولد شد، رشد یافت و آموخت، تا جایی که کلیدی بر رمز و رازهایی برخاسته از ناخودآگاه وی شد و شاید بتوان گفت که خود اثرش را دوباره کشف کرد.

برداشت‌های گوناگون، موافق و مخالف، دوستانه یا دشمنانه، همه باعث کنار رفتن بسیاری از حجاب‌ها برایش شد و عجبا که اظهارنظرهای مخالف و گاه سخت‌بی‌رحمانه، بیشتر آموزنده بود و امکان شناخت بیشتری از چگونگی تعامل انسان، جامعه، اندیشه و فرد را فراهم آورد.

علاوه بر زیبایی و هیجان چالش اندیشه، میزان حساسیت و پویایی جامعه کتابخوان نیز شگفت‌انگیز بود. باز در این میان آموخت که دنیای فرهیختگی در این ملک چه سخت و پرفرازونشیب است و برای او که مدت‌ها در شرق و غرب

۱۹۷

۲۰۷

۲۱۵

۲۱۹

۲۲۹

۲۴۱

۲۵۱

۲۶۳

۲۷۳

۲۸۳

۲۹۵

۳۰۳

فصل هفدهم

فصل هجدهم

فصل نوزدهم

فصل بیستم

فصل بیست و یکم

فصل بیست و دوم

فصل بیست و سوم

فصل بیست و چهارم

فصل بیست و پنجم

فصل بیست و ششم

فصل بیست و هفتم

مؤخره



عالم زیسته است حالتی بی سابقه و بی نظیر است.

از میان رویدادهای غیرمنتظره گوناگون از قبیل عدم اعلام جوایزی که به حکم داوران کیمیاخاتون شایسته اش بوده و یا برخوردهای تکفیرآمیز، یکی بر شیرین داشت که بهانه ترجمه و نشر کتابی است که در دست دارید.

\*\*\*

کیمیاخاتون تازه به محضر دقیق و پوینده خوانندگان تقدیم شده بود. بی قرار بودم. حاصل چهار سال رنج و تلاش بی وقفه ام در خلق اثری که به لحاظ پرداختن به موضوعی بسیار حساس برای هر دوران و هر جغرافیایی، نمی توانست غیرمسئولانه و بی بندوبارانه تنیده شود و انرژی بی پایانی را از من طلبیده بود، می رفت تا به قضاوت مردم سپرده شود. عبارت «مرگ مؤلف» را نیز می شناختم. تا آنکه روزی دعوتی از راه رسید. کیمیاخاتون افتخار یافته بود تا به واسطه اهل ادب ارزیابی شود. مجلس نقدی در مکانی فاخر با حضور بزرگانی بی شمار برگزار می شود.

با ذهنی پرانتظار و آماده آموختن آنجا نشسته بودم تا بدانم که کجای کارم، به لحاظ فنی، ادبی و محتوایی. سخنان همه از بالا بود، کلی گویی می شد. جالب اینکه گویی بعضی ها اصلاً کتاب را نخوانده بودند و تنها به تورقی بسنده کرده بودند. تا نوبت منتقدی بس خشمگین رسید. می توانستم درک کنم که دشنامها از سر ارادت است و می گذاشتم چون نسیمی از من بگذرد.

تا آنکه منتقد خشمگین اشاره ای به شباهت کیمیا خاتون با کتابی به نام دختر رومی که به تازگی در خارج از ایران چاپ شده است کرد و ابراز امیدواری کرد که این اثر کپی آن کتاب نباشد. دیگر جای تأمل و تحمل نبود. جلسه را به زحمت تا آخر تاب آوردم. خود را به سرعت به میز کارم رساندم و دست به دامن رایانه ای شدم که هدیه قرن ما به فرزندانش است. و هرچه می خواهی بدانی

به روشنی و بی دریغ و با سرعت به تو می آموزد، برخلاف بزرگان و دانایان عصرهای دور که دانش از آن خودشان بود و حتی خطهای سری اختراع می کردند تا کسی به دانسته های آنان آگاه نشود، بعضی نوادگانشان در عصر ما زندگی می کنند که هنوز دانستن دیگران را بر نمی تابند.

به فاصله کوتاهی به کمک نام کتاب توانستم نام خانم... نویسنده کتاب و شرح مختصری از آن را بیابم. این حقیقت که این کتاب ۳۵۰ صفحه ای کوچک ترین شباهتی با کار من نداشت، مگر بعضی حوادث بخش های پایانی که منحصرأ مربوط به وقایع و تاریخ زندگی آدمها بود، حالم را که بهتر نکرد، هیچ، خشمی بی امان درونم را فرا گرفت. یادآوری این نکته ضروری است که شباهت های بالا همراه با تفاوت های بسیار در روایت و دیدگاه بود و هست. چرا باید چنین برخوردی را شاهد می بودم؟ چرا ایشان قبل از اهانت به یک نویسنده زحمت مطالعه این اثر را به خود نداده بود؟

آیا گناه نویسنده جز این بود که به جای پرداختن به دلمشغولی هفتصدساله دلبر جانان من، برده دل و جان من و معکوس، آمده بود و به ابعاد نامکشوف تر و انسانی تر و ملموس تر زندگی قهرمانانش پرداخته بود. آن هم با وسواس بسیار برای عدم تجاوز به ساحت اسطوره هایی که امروز بخش مهمی از الگوهای جامعه ما هستند.

این نواندیشی ها در همه جهان جاری است و صاحبان سخن آن را بر می تابند تا آن بزرگان راهشان به میان مردم عصر و زمان کنونی هموارتر شود. وقتی این حرف تازه را می پروراندم انتظار برخورد اندیشه های مخالف را بیشتر داشتم و این اصلاً همان چیزی بود که می خواستم. زیرا بر این باورم که تحول و تکامل اندیشه بشری مدیون چالش و برخورد میان تفکرات گوناگون است. اگر ترها، آنتی تزی نداشتند ما همچنان در عصر سنگ می زیستیم. و باید